

## سرود غم انگیز لحظات

حرف بسیاری از من رفته است  
روزگاران رادیده ام  
از شکست هالذت بردم  
مرگ عزیزان را به فال نیک گرفتم  
آنگاه سوار بر برگی از قد است رودخانه گذشتم  
از آب متبرک  
که سرشار از انگشترهای طلا بود  
و شعرهای آسیایی را با ولع زمزمه می کردم

## حالت

زخم وزیل از لب دریا گرفتن و  
به استخوان های تو پناه آوردن  
گوش به صدف سپردن از شنوایی  
تا پرندگان که سحرگاه از فقرات عبور کردند  
همچنان مرجان از آب می گیرم اگر دست دهد آب  
یا این حادثه را چگونه خبر می دادم  
که من  
دیگر به زندگی عادت کرده ام

## جمع

همه از آن خانه رفته ایم  
تسبیح که پاره شد  
هر کدام گوشه ای افتادیم  
مادیدگر نمی خندیم  
ما حرف می زنیم  
کسی که آلبوم رامی گشود  
می گفت که ما مرده ایم

## برای بی اعتباری مرگ

هنوز می بینمتان  
گرد آتشی  
حلقه زده آید و  
می رقصید  
می خندید  
شما اطراف آتش رانمی بینید  
من شماها را می بینم  
همان قبلاً آید

## گرگ سفید

بازندگی ئی که نمی میرد  
در دشتی که خالی از مردمان است  
بانغمه های شیرینی که از صدایمان برمی خاست  
یا کلمه ای که در چشم ماه دیده بودیم  
مرگ گلوی ما را بی شرمانه خواهد بوسید  
نباید بترسیم  
رفتن در سیلان است  
در عرفان آب